

زندگی و کار من

هنری فورد

(بنیان‌گذار کارخانه فورد)

ترجمه

دکتر مجید میروسی

پژوهشگر پسا دکتري مدیریت بازاریابی (دانشگاه فردوسی مشهد)

حسن پورعلی

تهران / ۱۴۰۰

سرشناسه	فورد، هنری، ۱۸۶۳ - ۱۹۴۷م
عنوان و نام پدیدآور	Ford, Henry
مشخصات نشر	زندگی و کار من/ هنری فورد؛ ترجمه مجید میروسی، حسن پورعلی.
مشخصات ظاهری	تهران: آسمون ریسمن، ۱۴۰۰.
شابک	۲۵۲ص: ۱۴/۵×۲۱/۵م.
وضعیت فهرست نویسی	978-622-97431-7-1
یادداشت	فینیا
موضوع	My Life and Work: Autobiography of Henry Ford (Illustrated), 2020.
موضوع	فورد، هنری، ۱۸۶۳ - ۱۹۴۷م
موضوع	Ford, Henry
موضوع	صاحبان صنایع -- ایالات متحده -- سرگشتنامه
موضوع	Industrialists -- United States -- Biography
موضوع	اتومبیل‌ها -- ایالات متحده -- صنعت و تجارت -- تاریخ
موضوع	Automobile industry and trade -- United States -- History
شناسه افزوده	میروسی، مجید، ۱۳۵۵ - مترجم
شناسه افزوده	پورعلی، حسن، ۱۳۶۲ - مترجم
رده بندی کنگره	CT۲۷۵
رده بندی دیویی	۳۳۸/۷۶۲۹۲.۹۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۵۲۶۸۹۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فینیا



آسمون ریسمن

زندگی و کار من؛ هنری فورد (بنیان‌گذار کارخانه فورد)

مؤلف: هنری فورد	مترجم: دکتر مجید میروسی - حسن پورعلی
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰ شمارگان: ۵۰۰	قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان
طراح جلد: فرشید خالقی	چاپ و صحافی: قشقایی
صفحه‌آرایی: رقیه تیموری	ویراستار: سحر درویش قانع
تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.	

دفتر نشر: تهران، خیابان انقلاب، خیابان وحید نظری پلاک ۱۱۲
تلفن: ۶۶۴۶۶۰۰۲ - تلگرام: ۰۰۹۱۹۱۵۵۱۸۰۲ - سایت: www.andishehehsan.com

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی درب اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقه همکف، واحد ۳۱۷

تلفن: ۶۶۴۶۶۰۰۱ - sociologybookstore andishe_ehsan

بخش صدای معاصر تلفن: ۶۶۹۷۸۵۸۲

فهرست

۷.....	مقدمه
۲۵.....	فصل اول شروع کسب‌وکار
۳۵.....	فصل دوم آنچه من از کسب‌وکار آموختم
۴۷.....	فصل سوم شروع کسب‌وکار واقعی
۶۳.....	فصل چهارم راز تولید و خدمات
۷۵.....	فصل پنجم ورود به تولید
۸۷.....	فصل ششم ماشین‌ها و آدم‌ها
۹۷.....	فصل هفتم وحشت ماشینی
۱۰۷.....	فصل هشتم دستمزد
۱۱۹.....	فصل نهم چرا همیشه کسب‌وکار خوبی نداریم؟
۱۲۷.....	فصل دهم کالاها چگونه ارزان‌تر ساخته می‌شوند؟
۱۴۱.....	فصل یازدهم پول و کالا
۱۵۳.....	فصل دوازدهم پول، ارباب یا خدمتگزار؟
۱۶۷.....	فصل سیزدهم چرا فقیر باشید؟
۱۷۷.....	فصل چهاردهم تراکتور و قدرت کشاورزی
۱۸۹.....	فصل پانزدهم چرا صدقه و خیریه؟
۲۰۳.....	فصل شانزدهم راه‌آهن
۲۱۳.....	فصل هفدهم هر چیزی به‌طور کلی
۲۲۹.....	فصل هجدهم دموکراسی و صنعت
۲۴۱.....	فصل نوزدهم آنچه ممکن است انتظار داشته باشیم

ماشین آلات، پول و کالا زمانی مفید هستند که باعث آزادی ما در زندگی شوند. آن‌ها اما راه‌هایی برای رسیدن به هدف هستند. به عنوان مثال، ماشین آلاتی که نام من بر روی آن‌هاست را به عنوان ماشین در نظر نمی‌گیرم. اگر می‌توانستم کار دیگری انجام می‌دادم. من آن‌ها را فقط به عنوان رزومه در تئوری کسب و کارم می‌دانم که امیدوارم چیزی بیشتر از آن باشد - نظریه‌ای که می‌خواهد این دنیا را به مکانی بهتر برای زندگی تبدیل کند. این واقعیت که موفقیت شرکت فورد موتور^۱ بسیار غیر معمول بوده است، فقط به این دلیل مهم است که نشان می‌دهد هیچ‌کس نمی‌تواند به‌روز بودن تئوری آن را درک کند. صرفاً در این زمینه، من می‌توانم از سامانه غالب صنعت و پول، سازمان و جامعه به عنوان کسی که از آن‌ها ضربه نخورده است انتقاد کنم. همان‌طور که همه چیز اکنون سازمان‌یافته است، من هم می‌توانستم با خودخواهی کامل، درخواست تغییر نداشته باشم. اگر من فقط به دنبال پول بودم، سامانه فعلی مقدار زیادی از آن را به من می‌دهد؛ اما من به خدمت فکر می‌کنم. سامانه فعلی، اجازه ارائه بهترین خدمات را نمی‌دهد زیرا فقط به کارهای بیهوده تشویق می‌کند - بسیاری را از افراد را از ارائه خدمات کامل بازمی‌دارد و راه به جایی نمی‌برد. همه این‌ها به برنامه‌ریزی بهتر احتیاج دارد. من با کسانی که ایده‌های جدید را به تمسخر می‌گیرند، مشکلی ندارم. بهتر است نسبت به همه ایده‌های جدید بلین و دیراور باشید و بر نشان دادن آن اصرار داشته باشید تا اینکه برای هر طوفانی مغزی پس از هر ایده جدید عجله کنید. اگر منظور از بلینی احتیاط باشد، چرخ تعادل تمدن است. بیشتر مشکلات بحرانی به خاطر این است که قبل از به دست آوردن ایده جدید در ابتدا آن را به دقت بررسی نمی‌کنید تا بهترین راه برای رسیدن به آن را پیدا کنید. ایده‌ای که قدیمی است الزاماً خوب نیست و ایده جدید حتماً بد نیست، اما اگر نوع قدیمی کارساز باشد، وزن شواهد به نفع آن است. ایده‌ها به خودی خود فوق العاده ارزشمند هستند، اما یک ایده فقط ایده است. تقریباً هرکسی می‌تواند آن را داشته باشد اما چیزی که اهمیت دارد تبدیل آن به یک محصول علمی است. اکنون بیشتر علاقه‌مند هستم نشان دهم ایده‌هایی که عملی کرده‌ایم می‌تواند بهترین کاربرد را داشته باشد - البته که هیچ ارتباط خاصی با اتومبیل‌ها یا تراکتور ندارند اما

ماهیت آن یک دستورالعمل جهانی است. من کاملاً اطمینان دارم که این یک دستورالعمل طبیعی است و می‌خواهم آن را نه به عنوان ایده جدید بلکه به همین صورت به نمایش بگذارم تا پذیرفته شود. ما باید کار کنیم، سعادت و خوشبختی فقط با تلاش صادقانه به وجود می‌آید. درد و رنج‌های انسانی معمولاً به خاطر فرار و دور شدن از این مسیر طبیعی سرچشمه می‌گیرد. من پیشنهادی برای پذیرفتن کامل این اصل از طبیعت ندارم فقط به طور قطع می‌دانم که باید کار کنیم. همه کاری که انجام دادیم در نتیجه پافشاری بر این بود که اگر می‌خواهیم کار کنیم باید هوشمندانه و محتاطانه عمل کنیم. چون هرچه کار خود را بهتر انجام دهیم وضعیت عالی‌تری هم داریم. تصور می‌کنم تمام این‌ها از یک عقل سلیم نشئت گرفته باشد. من اصلاح‌کننده نیستم. فکر می‌کنیم تلاش برای اصلاح در سراسر جهان واقعاً زیاد است و ما بیش از حد به اصلاح‌طلبان توجه می‌کنیم. دو نوع اصلاح‌طلب داریم. هر دو مایه رنجش هستند. کسی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند می‌خواهد همه چیز را در هم بشکند. این آدم کسی است که اگر دکمه یقه پیراهن مناسب جادکمه‌ای نباشد کل پیراهن را پاره می‌کند. هرگز به ذهنش خطور نمی‌کند که جادکمه‌ای را بزرگ‌تر کند. این نوع اصلاح‌طلبان تحت هیچ شرایطی نمی‌دانند که چه کاری باید انجام دهند. تجربه و اصلاحات با هم پیش نمی‌روند. یک اصلاح‌طلب نمی‌تواند تعصب خود را در برابر روشن بودن بیش از حد واقعیت حفظ کند. او باید همه حقایق را کنار بگذارد.

از سال ۱۹۱۴ افراد زیادی طرز فکر کاملاً جدیدی را پذیرفتند. خیلی‌ها برای اولین بار شروع به تفکر کردند. چشمان خود را باز کردند و دریافتند که عضوی از جهان هستند. سپس با شور و هیجانی که در استقلال کشف کردند، به این آگاهی رسیدند که می‌توانند با تفکر انتقادی به دنیا نگاه کنند. این کار را کردند و فهمیدند که بیهوده و ناقص است. سرکیف بودن از داشتن موقعیت منتقد نظام اجتماعی - که هر فرد تصور می‌کند حق اوست، باعث شروع عدم تعادل می‌شود. منتقدان جوان ناموزونی بیشتری دارند. به شدت طرف‌دار حذف سامانه قدیمی و خلق نظام جدید است. دنیای جدیدی در روسیه آغاز شده است که محصول همین تفکر است. در آنجاست که کار سازندگان جهان به بهترین وجه قابل بررسی است. ما از روسیه می‌آموزیم این اقلیت هستند که اقدامات مخرب را تعیین می‌کنند نه اکثریت. ما همچنین آگاه شدیم که اگرچه بعضی

از افراد ممکن است قوانین اجتماعی را در تضاد با قوانین طبیعی قرار دهند اما طبیعت بی‌رحمانه‌تر از تزارها^۱ این قوانین را وتو می‌کند. طبیعت کل جمهوری شوروی^۲ را وتو کرده است؛ زیرا سعی در انکار آن داشته است. بیشتر از هر چیز حق ثمرات حزب کارگر را نادیده می‌گرفت. بعضی افراد می‌گویند: «روسیه مجبور خواهد بود بر سرکار بیاید» اما این مورد را توصیف نمی‌کند. واقعیت این است که روسیه در کار فقیر است، کار او هیچ فایده‌ای ندارد. کار رایگان نیست. در ایالات متحده یک کارگر روزانه هشت ساعت کار می‌کند. در روسیه اما به چهارده ساعت می‌رسد. در ایالات متحده، اگر کارگری بخواهد یک روز یا یک هفته کار خود را متوقف سازد و توانایی پرداخت هزینه‌هایش را داشته باشد هیچ مانعی برای او وجود ندارد. در روسیه، تحت حکومت جماهیر شوروی، کارگر خواه‌ناخواه باید سرکار برود. آزادی شهروندی در یک نظم یکنواخت مثل زندان که در آن با همه یکسان رفتار می‌شود، از بین رفته است. این بردگی است. آزادی، حق داشتن ساعت کاری و تأمین معاش مناسب است تا شخص بتواند به جزئیات زندگی شخصی خود بپردازد. مجموع این موارد و بسیاری از انواع دیگر است که آزادی ایده‌آل را تشکیل می‌دهند. بخش‌های کوچک آزادی است که زندگی روزمره ما را روان می‌کنند.

روسیه بدون هوش و تجربه نمی‌توانست با این رویه کنار بیاید. به محض اینکه، توسط گروه اداره کارخانه‌هایش را آغاز کرد، آن‌ها به هم ریختند و خراب شدند. بحث در اینجا بیشتر از تولید بود. همین که آن‌ها فرد ماهر را بیرون انداختند، هزاران تن مواد گران‌بها خراب شد. متعصبان با مردم از قحطی و گرمسگی صحبت می‌کردند. آنجا بود که اتحاد جماهیر شوروی به مهندسان، مدیران، مباحثان و سرپرستانی که آن‌ها را اخراج کرده بود، مبالغه‌گفتی را ارائه می‌دهد تا فقط بر سرکار برگردند. بلشویسم^۳ هم‌اکنون برای مغزهای متفکر و تجربه‌هایی اندوهگین است که دیروز با آن‌ها بسیار بی‌رحمانه برخورد کرد. تمام

1. Czars

2. Soviet Republic

3. Bolshevism: The Communist Form Of Government Adopted In Russia Following The Bolshevik Revolution Of 1917.

اصلاحاتی^۱ که در مورد روسیه انجام شد برای جلوگیری از تولید بود. در این کشور عنصری منحوس وجود دارد که علاقه دارد بین مردانی که با دستان خود کار می‌کنند و مردانی که برای این کارگران فکر و برنامه‌ریزی می‌کنند، رخنه ایجاد کند. همان نفوذی که مغزهای متفکر، تجربه و توانایی را از روسیه راند، در اینجا به دنبال ایجاد تعصب و تبعیض است. ما نباید متحمل رنجی بشویم که افراد غریبه، ویرانگر و کسانی که از شادی و انس آن‌ها منتفرند بین مردم ما تفرقه بیندازند. در یگانگی وحدت، آزادی و قدرت آمریکایی وجود دارد. از طرف دیگر، ما نوع دیگری از اصلاح‌طلبان را داریم که هرگز خود را یک شخص نمی‌نامند. او به تنهایی مثل یک اصلاح‌طلب رادیکال است. رادیکال نه تجربه‌ای دارد و نه تمایل به کسب آن دارد. سطح دیگر اصلاح‌طلبان تجارب زیادی دارند که هیچ فایده‌ای برای آن‌ها ندارد. به مرتجعین^۲ اشاره می‌کنم کسی که متعجب می‌شود اگر خودش را در گروه بلشویسم‌ها ببیند. او می‌خواهد به شرایط قبلی بازگردد، نه به دلیل اینکه بهترین موقعیت را داشته است بلکه به این دلیل که فکر می‌کند از آن شرایط آگاه است. یک جمعیت می‌خواهد تمام دنیا را درهم بشکند تا به جای بهتری تبدیل کند. گروه دیگر جهان را همان‌طور که هست خوب نگه می‌دارد تا بتواند آن را خراب کند. مفهوم دوم هم مثل نوع اول آن به وجود می‌آید - استفاده نکردن از چشم برای دیدن. درهم شکستن این جهان کاملاً ممکن است، اما ساختن یک دنیای جدید امکان‌پذیر نیست. می‌توان از پیشرفت جهان جلوگیری کرد، اما جلوگیری از پسرفت آن و از بین رفتن آن امکان‌پذیر نیست. این احمقانه است که انتظار داشته باشیم، اگر همه چیز واژگون شود، همه انتظار خواهند داشت سه وعده غذا در روز دریافت کنند یا با عوض شدن شرایط هرکسی می‌تواند ۶ درصد سود دریافت کند. ما از یک دوره پرسروصدا با هرگونه توصیفی و کشیدن نقشه‌های ایده‌آل برای پیشرفت عبور کرده‌ایم. مشکل این است که اصلاح‌طلبان و مرتجعین به یک اندازه از واقعیت و عملکردهای اصلی دور می‌شوند. توصیه اصلی این است که مطمئن باشیم چرخش ارتجاعی را با عقل سلیم اشتباه نگیریم. ما از دوره پرسروصدا با هر توصیفی و کشیدن نقشه‌های ایده‌آل برای پیشرفت عبور کردیم اما به‌جایی نرسیدیم، درواقع یک

1. Reform

2. Reactionary: Opposing Political Or Social Progress Or Reform.

گردهمایی بود نه یک تظاهرات. گفته‌های زیبایی شنیدیم، اما وقتی به خانه بازگشتیم با پسرفت و عقب‌ماندگی روبه‌رو می‌شدیم. مرتجعین به‌طور مکرر از عقب‌نشینی در این دوره استفاده می‌کردند و این اطمینان را می‌دادند که «زمان گذشته بهتر است» که معمولاً این موضوع به معنی سوءاستفاده نادرست از زمان قدیم بود و چون کاملاً تهی از هرگونه بینایی و آگاهی بودند گاهی اوقات به‌عنوان «مردان عمل» قلمداد می‌شدند. بازگشت آن‌ها به قدرت اغلب به‌عنوان بازگشت به عقل سلیم شناخته می‌شد.

مشاغل اصلی کشاورزی، تولید و حمل‌ونقل است که زندگی اجتماعی بدون آن‌ها غیرممکن است. آن‌ها دنیا را به هم نزدیک می‌کنند. چیزی را پرورش می‌دهند، می‌سازند و نیازهای اولیه و درعین‌حال مدرن را برای انسان فراهم می‌کنند. آن‌ها اساس زندگی فیزیکی هستند. اگر متوقف شوند، زندگی اجتماعی بازمی‌ایستد. و تحت‌تأثیر سامانه فعلی چیزی در این دنیا شکل نمی‌گیرد، اما اگر پایه‌ها محکم و با اطمینان باشند باید امیدوار باشیم که بهبود ممکن است اتفاق بیفتد. بزرگ‌ترین فریب این است که کسی پایه را تغییر دهد یا بخشی از سرنوشت را در روند اجتماع غصب کند. بنیان‌های جامعه مردان هستند و به معنی این است که چیزها را بزرگ می‌کنند، می‌سازند و حمل می‌کنند. تا زمانی که کشاورزی، تولید و حمل‌ونقل زنده بماند، جهان از هرگونه تغییر جان سالم به در می‌برد. همان‌طور که مشاغل خود را به خدمت می‌گیریم جهان را هم به کار می‌گیریم. کارهای زیادی برای انجام وجود دارد. تجارت صرفاً کار است؛ اما احتکار در چیزهایی که تولید شده‌اند، جزو تجارت نیست. فقط یک‌سو استفاده کم‌ویش آبرومند است. نمی‌توان آن را قانونی کرد چون قوانین کمی برای آن وجود دارد. قانون هیچ‌وقت کاری سازنده انجام نمی‌دهد. نمی‌تواند چیزی بیشتر از یک پلیس باشد و بنابراین جستجوی مراکز ایالتی ما یا واشنگتن برای انجام کاری که قانون برای آن طراحی نشده است، اتلاف وقت است. تا زمانی که ما به‌دنبال قانون‌گذاری برای از بین بردن فقر یا لغو امتیازات ویژه هستیم، شاهد گسترش فقر و افزایش امتیازات ویژه خواهیم بود.

ما به‌اندازه کافی واشنگتن را زیر نظر داشته‌ایم و به‌اندازه کافی قانون‌گذار نیز داشته‌ایم - بااین‌حال، در اینجا و دیگر کشورها قوانینی را بشارت می‌دهند که هرگز نمی‌توانند انجام دهند. وقتی یک کشور مثل کشور ما را به‌طور کامل در دست می‌گیرید، تصور می‌کنید که

واشنگتن مثل یک بهشت است و پشت ابرهای آن علم و قدرت مطلق ساکن است پس آن کشور را به وابستگی سوق می‌دهید که این وضعیت برای آینده اصلاً خوب نیست. کمکی که به ما می‌شود از طریق واشنگتن نیست، بلکه از طرف خود ماست. با این حال، کمک ما ممکن است واشنگتن را به نقطه مرکزی توزیع تبدیل کند، جایی که همه تلاش‌های ما در جهت منافع عمومی است. ممکن است به دولت کمک کنیم؛ ولی دولت نمی‌تواند به ما کمک کند. شعار «دخالت دولت کمتر در کسب‌وکار و کسب‌وکار بیشتر دولت» بسیار خوب است، نه فقط به خاطر کسب‌وکار یا دولت بلکه به خاطر همه مردم. کسب‌وکار دلیل تشکیل ایالات متحده نیست. سند استقلال آمریکا یک منشور و امتیاز کسب‌وکار نیست و قانون اساسی ایالات متحده نیز یک برنامه کسب‌وکار نیست. سرزمین، مردم، دولت و کسب‌وکار در ایالات متحده، فقط روش‌هایی هستند که موجب ارزشمند ساختن زندگی مردم می‌شود. دولت خدمتگزار است و هرگز نباید چیزی به غیر از این باشد. لحظه‌ای که مردم به دولت پیوستند، قانون کیفری شروع به کار می‌کند، زیرا چنین رابطه‌ای غیرطبیعی، غیراخلاقی و غیرانسانی است. ما بدون کسب‌وکار و دولت نمی‌توانیم زندگی کنیم. کسب‌وکار و دولت به عنوان خدمتگذار مثل آب و غذا ضروری هستند. به عنوان اربابانی نظم طبیعی را برمی‌اندازند. رفاه کشور به طور مساوی به همه ما به صورت فردی بستگی دارد. این ایمن‌ترین چیزی است که باید باشد. دولت‌ها می‌توانند چیزی را وعده بدهند اما نمی‌توانند آن را تحقق ببخشند. آن‌ها می‌توانند ارزش‌ها را دست‌کاری کنند درست مثل کار خارج از منطقی که در اروپا انجام دادند (کاری که بانکداران در سراسر دنیا انجام می‌دهند، به شرطی که بتوانند از این دست‌کاری بهره‌مند شوند)؛ اما فقط کار کردن می‌تواند تولید کالا را ادامه دهد و این در قلب تمامی انسان‌هاست. مردم هوشمند، مثل مردم ما شانس کمی برای خراب کردن روند اساسی زندگی اقتصادی را دارند. اکثر افراد می‌دانند نمی‌توانند چیزی بدون تلاش کردن به دست بیاورند. بیشتر افراد به طور ناخودآگاه احساس می‌کنند که پول ثروت نیست. نظریه‌هایی که در مورد همه چیز به همه اطمینان می‌دهند و از کسی چیزی طلب نمی‌کنند، بلافاصله توسط غریزه انسان انکار می‌شوند، حتی اگر در برابر آن‌ها دلایلی را پیدا نکنند. او می‌داند که آن‌ها اشتباه می‌کنند. کافی است. نظم موجود، زمخت، احمقانه و از بسیاری جهات ناقص است، اما این مزیت را نسبت به

بقیه دارد که کار می‌کند. بدون شک نظم ما با درجاتی با دیگری ادغام شده است و این نظم جدید هم کار خواهد کرد اما نه به دلیل چیزی که خودش دارد بلکه به‌خاطر آنچه مردان وارد آن می‌کنند. علت اینکه بلشویسم کارساز نبوده و نمی‌تواند باشد اقتصادی نیست. مهم نیست که صنعت به‌صورت خصوصی مدیریت می‌شود یا تحت نظر اجتماع این اتفاق می‌افتد؛ فرقی نمی‌کند به سهم کارگران «دستمزد» یا «سود سهام» می‌گویید؛ مهم نیست که غذا، لباس و سرپناه را شما در اختیار مردم قرار بدهید یا آن‌ها هرطور که می‌خواهند بخورند، بپوشند و زندگی کنند. این‌ها فقط جزئیات هستند که ناتوانی رهبران بلشویسم با سروصدایی که آن‌ها بر سر همین جزئیات ایجاد کردند نشان داده می‌شود. بلشویسم شکست خورد زیرا غیرطبیعی و غیراخلاقی بود؛ اما سامانه ما پابرجا ماند. آیا این اشتباه است؟ البته که بسیار اشتباه است. آیا ناشیانه و زمخت است؟ البته که این‌طور است. به‌هرحال، درست و منطقی این است که از بین برود؛ اما چنین نیست - زیرا این یک گزینه با بعضی از اصول اقتصادی و اخلاقی است. پایه اقتصاد کارگری است. کارگر عنصر انسانی است که فصول پر بار زمین را برای انس آن‌ها مفید می‌کند. کار مردان است که باعث می‌شود محصول همان چیزی شود که هست. بنیاد اقتصاد این است: هریک از ما در حال کار با موادی هستیم که خودمان توانستیم آن‌ها را ایجاد کنیم، اما توسط طبیعت به ما ارائه شده است. بنیاد اخلاقی حقوق انسان در کارگری است که به‌طور متونعی بیان می‌شود و گاهی اوقات «حق مالکیت»^۱ نامیده می‌شود. بعضی مواقع در دستور «تو نباید دزدی کنی» پنهان می‌شود. این حق مالکیت افراد دیگر است که موجب سرقت می‌شود. وقتی فردی نانی را به دست می‌آورد درباره آن حقی دارد. اگر دیگری آن را بدزدد، کاری بیش از سرقت انجام داده است، او به‌حق مقدس بشریت تجاوز کرده است. اگر نتوانیم تولید داشته باشیم چیزی نداریم، اما برخی می‌گویند اگر تولید انجام دهیم فقط برای سرمایه‌داران است. چنین سرمایه‌دارانی بنیان جامعه هستند، زیرا ابزارهای بهتری برای تولید فراهم می‌کنند. آن‌ها به‌راستی چیزی از خودشان ندارند و صرفاً اداره اموال دیگران را به عهده دارند. سرمایه‌دارانی که از طریق تجارت پول به چنین موقعیتی می‌رسند فاسدان

موقتی هستند. اگر پول آن‌ها برای تولید و ساخت باشد اصلاً فاسد نیست. اگر پول آن‌ها به سمت پیچیدگی توزیع، افزایش موانع بین تولیدکننده و مصرف‌کننده برود، سرمایه‌داران فاسد می‌شوند و زمانی که از دنیا می‌روند پول آن‌ها برای کار استفاده می‌شود و پول زمانی خوب است که باعث کار، سلامتی، ثروت و خوشبختی شود.

هیچ دلیلی وجود ندارد مردی که تمایل به انجام کار دارد، کاری نکند ولی پاداش دریافت کند. به همین اندازه هیچ دلیلی وجود ندارد مردی که می‌تواند اما کار نمی‌کند، ارزش کامل خدمات خود به جامعه را دریافت نکند. مطمئناً باید به او اجازه داده شود که معادل هر آنچه در جامعه سهم است از جامعه چیزی بگیرد؛ اما اگر مشارکتی نداشته باشد، نباید به او چیزی داده شود. او باید معاف از قحطی زدگی و گرسنگی باشد. وقتی افرادی بیشتر از آنچه احتیاج دارند دریافت می‌کنند به جایی نمی‌رسیم.

هیچ زیان و پوچی‌ای بزرگ‌تر از اصراری برای برابری همهٔ انس آن‌ها نیست. به‌طور قطع همهٔ انس آن‌ها برابر نیستند و هر تصور دموکراتیک که تلاش می‌کند افراد را با هم برابر کند تنها سعی برای جلوگیری از پیشرفت دارد. افراد نمی‌توانند از خدمات یکسانی برخوردار باشند. کسانی که توانایی بالاتری دارند تعداد کمتری از افراد با توانایی پایین‌تر هستند. ممکن است گروه کوچک‌تر بزرگ‌تر را به پایین بکشند - اما با این کار خودشان را پایین می‌کشند. این مردان بزرگ‌تر هستند که رهبری جامعه را به دست می‌آورند و مردان کوچک‌تر را وادار می‌کنند تا با تلاش کمتر زندگی کنند. دموکراسی که توانایی را سطح‌بندی می‌کند باعث اتلاف وقت می‌شود. در طبیعت هیچ دو چیزی شبیه هم نیستند. ما اتومبیل‌های خود را کاملاً قابل تعویض می‌سازیم. تمام قطعات تقریباً شبیه تحلیل شیمیایی خود هستند، بهترین دستگاه‌ها و کارگران ماهر آن‌ها را ساخته‌اند. به نظر می‌رسد دو مورد که کنار هم ایستاده‌اند، دقیقاً شبیه به هم ساخته شده‌اند به گونه‌ای که می‌توانند از قطعات هم استفاده کنند؛ اما این گونه نیستند. در جاده با هم تفاوت دارند. کسانی را داریم که صدها یا هزاران بار با اتومبیل‌های فورد رانندگی کرده‌اند اما بیان می‌کنند که هیچ دو اتومبیل مثل هم عمل نمی‌کنند. آن‌ها باید یک ساعت یا کمتر با اتومبیل جدید رانندگی می‌کردند و سپس با ماشین دیگری از نوع متفاوت هم همین زمان را رانندگی می‌کردند، گرچه با نگاه کردن هم می‌توان تفاوت ماشین‌ها را تشخیص داد اما با رانندگی هم انجام می‌شود.